

## معراجنامه منسوب به افلاکی<sup>۱</sup>

مهدی علیائی مقدم (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

نسخه شماره ۷۶۲ کتابخانه حسین چلپی در بوسا (بورسه)، که فیلمی از آن در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره ۳۵۲ موجود است، نسخه‌ای از مناقب العارفين افلاکی است که به طور آشفته‌ای با کتاب دیگری صحافی شده است که روایت فارسی ناتمامی است از معراج رسول اکرم (ص) بی ذکر نام مؤلف و کاتب آن. آقای تحسین یازبجی، در مقدمه‌ای که بر تصحیح خود از مناقب العارفين نوشته است، این روایت معراج را «معراجنامه» نامیده و آن را از آن افلاکی پنداشته است (افلاکی، مقدمه، ص xv) و مرحوم دانش‌پژوه نیز در فهرست میکروفیلم‌های دانشگاه تهران چنین ذکر کرده است (ج ۱، ص ۴۵۷). ما در این مقاله نخست استدلال‌های یازبجی را در انتساب معراجنامه به افلاکی محک می‌زنیم سپس به معرفی معراجنامه و مختصات نثر آن خواهیم پرداخت.

یازبجی، بنابر دو دستخط افلاکی، یکی در پایان نسخه‌ای از دیوان متنبی (گراور دستخط او در مقدمه مناقب در میان صص vixx و vxx آمده است) و دیگری در پایان نسخه‌ای از مثنوی مورخ ۷۲۳ق (افلاکی، مقدمه، ص xv)، معتقد است که نسخه شماره ۷۶۲ کتابخانه حسین چلپی – که ظاهراً به قلم کاتب واحدی هر دو کتاب نوشته شده است – نوشته قلم افلاکی است. این ادعا را نمی‌توان به راحتی پذیرفت؛ چرا که دست‌کم عبارت

---

۱) بر خود فرض می‌دانم از جناب دکتر علی اشرف صادقی سپاسگزاری کنم که از سر لطف این مقاله را مطالعه کردند و نکاتی بسیار مغتنم را یادآور شدند.

عربی افلاکی در پایان دیوان متنبی، که در مقدمه کتاب مناقب العارفين می‌بینیم، نظیر یادداشت‌هایی از این دست در نسخه‌های خطی، از چند کلمه تجاوز نمی‌کند و این قدر هست که او دیوان را مطالعه کرده و نام خود و تاریخ روز اتمام آن را ذکر کرده است و پیدا است که نمی‌توان با چند کلمه به خصوصیات کتابت کاتبی پی برد، آن هم با تنوعاتی که بیش و کم در کتابت نسخ خطی وجود داشته است.

دلیل دیگری که یازبجی برای انتساب معراجنامه به افلاکی می‌آورد این است که در جایی از مناقب العارفين (ج ۱، ص ۳۶۴) افلاکی به مناسبتی از کتابی به نام اسرار معراج یاد می‌کند و در آن کتاب به آیه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» (الاسراء ۱:۱۷) استشهاد شده است و، از آنجا که این آیه در آغاز معراجنامه آمده است، پس معراجنامه را از آن افلاکی دانسته است (افلاکی، مقدمه، همانجا). یازبجی در استدلال دوم خود کتاب اسرار معراج را از آن افلاکی دانسته است، حال آنکه از هیچ‌کجای متن مناقب العارفين چنین بر نمی‌آید که اسرار معراج از آن افلاکی است. در حقیقت یازبجی در دریافت متن به کلی دچار اشتباه شده است. مطلب از این قرار است که جوانی از سادات شهر مدینه به ملاقات سلطان ولد می‌آید و سلطان ولد از شیوه «شکرآویز» دستار او متعجب می‌شود و از او می‌پرسد که این شیوه را از که آموخته که این شیوه خاص مولویان است. جوان در پاسخ بعد از توضیحاتی در باب خاندان محتشم خود می‌گوید: «از اجداد ما منقول است که و در کتاب اسرار معراج مسطور که چون حضرت رسول در شب «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» به معراج عروج کرد...» (ج ۱، ص ۳۶۴) در آسمان به تمثال مولوی برخورده است و طرز شکرآویز دستار او را دیده و بعد از معراج دستار خود را شکرآویز بسته و این شیوه از اجداد قریشی‌اش پشت به پشت به او رسیده است (ج ۱، ص ۳۶۶). چنان‌که معلوم است آن جوان - به فرض صحت اصل حکایت - برای موثق کردن قول خود به کتابی به نام اسرار معراج استناد کرده که، اگر هم وجود داشته، باید علی‌الظاهر عربی بوده باشد و این هیچ ارتباطی به افلاکی که راوی این حکایت است ندارد. جای تعجب است که یازبجی توجه نکرده که آنچه از قول آن جوان در باب معراج پیامبر و دیدار تمثال مولوی ذکر شده و لابد در کتاب اسرار معراج مسطور است در معراجنامه فارسی نیامده و ناقص بودن کتاب معراجنامه هم کمکی به مدعای یازبجی نمی‌کند. چرا که نقصان نسخه معراجنامه در پایان

کتاب و در فصلی است که پیامبر از معراج بازگشته و با منکران قریش به احتجاج نشستند که، اگر این معراجنامه همان کتاب اسرار معراج بود و آن هم از آن افلاکی، باید دیدار پیامبر با مولوی مخصوصاً آورده می‌شد؛ قطع نظر از اینکه کتاب اسرار معراج، چنان‌که از نامش برمی‌آید، باید چیزی بیش از روایت صرف معراج باشد و کتاب معراجنامه چیزی جز روایت معراج نیست. استشهاد به آیه *سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ... نِيزَ،* که به زعم یازبجی در کتاب اسرار معراج و معراجنامه آمده است، با اینکه از متن مناقب بر نمی‌آید که این آیه در اسرار معراج ذکر شده، دلیل بر این نمی‌تواند باشد که این دو متن یکی است؛ زیرا در تمام کتاب‌هایی که در باب معراج پیامبر نگاشته شده غالباً و طبیعتاً آیه نخست سوره «اسراء» آورده می‌شود.

نسخه معراجنامه، که احتمالاً تاریخ کتابت آن از سده هشتم و نهم جلوتر نیست، ترجمه فارسی روایت معراج رسول (ص) است از قول ابن عباس، که بخشی از فصل پایانی آن از نسخه ساقط شده است. در رسم الخط نسخه، ذال معجمه نسبتاً رعایت شده و میان کاف و گاف تفاوتی نیست؛ کلمات نسبتاً بی‌نقطه‌اند و حرف چ با یک نقطه ضبط شده است، آنکه و آنچه به صورت آنک و آنج و که نیز گاه به صورت کی ضبط شده با این همه ظاهراً کاتب در استنساخ خود گاه دچار لغزش شده است. در این روایت معراج، نظیر دیگر روایات در این باب، که غالباً در تفاسیر کهن فارسی در تفسیر آیه نخست سوره اسراء آورده شده (مثلاً تفسیر سورآبادی، ج ۲، ص ۱۳۴۶) و حاکی از باور به عروج جسمانی پیامبر در شب معراج است، معراج پیامبر از خانه ام‌هانی، خواهر علی (ع)، در معیت جبرئیل و میکائیل، آغاز می‌شود و او سوار بر براق شگرفش، به بیت المقدس می‌رود، بعد از امامت نماز جماعت پیامبران، از طبقات آسمان و پیامبران و فرشتگان مستقر در آنها برمی‌گذرد و از بعد سدره المنتهی به تنهایی به عرش می‌رود و خدا را به دل و دیده می‌بیند (۲۳ الف). مؤلف در مسئله کلامی نحوه دیدار خدا، بی‌آنکه شرح و بسطی بدهد، نخست به قول ابوحنیفه اشاره می‌کند که بنابر آیه «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» (التَّجْم ۱۱:۵۳) دیدار به دل بوده و بعد قول شافعی را ذکر می‌کند که بنابر آیه «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى» (التَّجْم ۱۷:۵۳) دیدار به دیده بوده است (۲۰ ب و ۲۳ الف) و، تقریباً هر کجا سخن از دیدار خداوند می‌رود، مؤلف به اصرار قید «بی‌چون و بی‌چگونه» را می‌آورد. شاید از

این قرائن بتوان حدس زد که مؤلف کتاب شافعی مذهب بوده است. از سوانح دیگری که در این معراجنامه آمده، گذشتن پیامبر است بر بهشت و دوزخ و مشاهده پاداش و پادافره مؤمنان و عاصیان و نیز گذشتن پیامبر به هنگام نزول بر کوه قاف و دو شهر جابلقا و جابلسا و قوم موسی و سد اسکندریه و جماعت پریان. پیامبر، پس از بازگشت از معراج، به بیت‌المقدس فرود می‌آید و در چشم به هم زدنی با براق خود به مکه، به خانه ام‌هانی، می‌رسد و بامدادان با منکران قریش، به‌خصوص ابوجهل، در اثبات معراج احتجاج می‌کند و ابوبکر راستی معراج را تصدیق می‌کند. نسخه در همین احتجاج با قریش افتادگی دارد اما، بر اساس دیگر روایات موجود از معراج، احتمالاً افتادگی نسخه از یک صفحه یا یک برگ نباید بیشتر باشد.

نثر معراجنامه در زمره نثرهایی است که صرفاً برای انتقال اطلاعات به کار برده می‌شده است و کمترین گرایشی به تصنیفات ادبی در آن دیده نمی‌شود، از این رو واژگان متن عمدتاً فارسی‌اند و لغات نامأنوس عربی در آن دیده نمی‌شود. ساخت جملات کوتاه و متنوع‌اند و فعل و دیگر عناصر جمله به ندرت محذوف‌اند. در عین حال، به نظر می‌رسد، بر اثر استنساخ‌هایی که از متن صورت گرفته، بخشی از ویژگی‌های زبانی آن تغییر یافته است و این را می‌توان از بسامد کم بعضی صورت‌های قدیمی‌تر زبان دریافت، گرچه همین امر نیز می‌تواند از حجم نسبتاً کم متن باشد که ۳۸ ورق است. در اینجا به پاره‌ای از برجسته‌ترین ویژگی‌های نثر معراجنامه اشاره می‌کنیم و با هر شاهد عبارت متن را نیز ذکر می‌کنیم تا نحوه کاربرد هر شاهد معلوم شود، و باید همین جا یادآور شد که شماره اوراقی که پس از هر شاهد قید شده است حسب توالی منطقی متن است نه آنچه در نسخه وجود دارد.

## ۱. ویژگی‌های آوایی

۱-۱. برابری آوایی: ی / i / در برابر همزه / ʔ / در فعل «بیست» و «بیستاد» به جای «بایست» و «بایستاد» در تلفظ امروز: «مرا گفت: بیست یا محمد تا با تو سخن گویم» (۴)

۲) در جایی دیگر از معراجنامه این کلمه به صورت «بایستد» و «بایستند» آمده است (۲۷ الف). این تلفظ در

الف)؛ «آنگه بر جای بیستاد تا رسول علیه‌السلام برنشست» (۳ب)؛ /ā/ در برابر /a/ در هجای پایانی دو واژه «دست‌ابرنجان» و «پای‌ابرنجان» به جای «دست‌آورنجن» و «پای‌آورنجن» در متون دیگر: «و پای‌ابرنجان‌ها آتشین و دست‌ابرنجان‌ها آتشین و انگشترها آتشین در انگشترها ایشان کرده» (۳۲ب) یا در هجای اول واژه «ماهتاب» به جای «مهتاب» در دیگر متون: «روشنتر از آفتاب و ماهتاب» (۶ب)؛ /b/ در برابر /g/ در واژه «بنجشک» به جای «گنجشک» در متون دیگر<sup>۳</sup>: «جبرئیل علیه‌السلام یک گام به پیش آمد، بگذاخت همچون بنجشکی شد» (۱۸ الف)؛ /L/ در برابر /r/ در واژه «بلگ» به جای «برگ» در متون دیگر: «گفت: درختی است از نور روشن‌تر و شاخه‌ها و بلگها از نور» (۱۸ الف)، در مواضع دیگر متن البته ضبط برگ آمده است (۱۸ الف)؛ و نیز «سولاخ» به جای «سوراخ» در متون دیگر: «اگر ذره‌ای آتش از اینجا بگشایند چند مقدار سولاخ سوزن که از مشرق تا به مغرب جمله سوخته شدی» (۳۴ب)؛ /nb/ در برابر /m/ در واژه «سنب» به جای «سم» در متون دیگر: «و دو لب وی از مرجان بود و سنب پای او از مروارید» (۱۳ الف)؛ /b/ در برابر /f/ در واژه «ابتابه» به جای «آفتابه» در متون دیگر: «و از حوض کوثر آب بیاورد در ابتابه‌ای از یاقوت سرخ» (۲ الف)، در جای دیگری از متن صورت «آفتاب» آمده است (۲۰ الف)؛ /t/ در برابر /d/ در تکواژ «ایت» به جای «اید» یا «ایذ»<sup>۴</sup>: «پس ایشان را گفتم که شما برادران من ایت»

→ دوره نخست زبان فارسی ظاهراً رایج‌تر بوده است، در فرهنگنامه قرآنی در نسخه شماره ۱۲۴، در ترجمه رابطوا، «بیستید» ذکر شده است (ج ۲، ۷۶۵)، در ترجمه تفسیر طبری نیز این تلفظ وجود دارد. ← ج ۴، ص ۹۱۱ (۳) تلفظ بنجشک تا پایان سده هفتم در بعضی نواحی حوزه زبان فارسی دیده می‌شود، چنان‌که در نسخه مجمل‌الاقوال فی الحکم و الامثال، که به دست مؤلف آن، احمد بن احمد بن احمد دمانیسی سیواسی، از اهالی سیواس از شهرهای اناطولی در قلمرو عثمانی (دمانیسی، مقدمه، ص ۱۵)، به سال ۵۶۹۳ تألیف شده، این تلفظ آمده است (۶۲ب) و از این رو شاید این تلفظ در سیواس دست‌کم تا نیمه‌های نخست سده هشتم وجود داشته است. (۴) دکتر خانلری، از مضارع فعل «بودن»، صورت «ایذ» را در طبقات‌الصوفیه سراغ کرده و احتمال داده که این نشانه‌ای از گویش محلی هرات باشد که تا حدودی کاربرد مشابهی با متن معراجنامه دارد. (خانلری، ج ۲، ص ۲۸۴) و نیز ← طبقات‌الصوفیه، ص صدوپنجاه

این صورت در مثنوی مولوی نیز به چشم می‌خورد: «دعوی ما را شنیدیت و شما/ می‌نبینید این گهر در دست ما» (ج ۳، ۲۷۱۵)؛ همچنین در کتاب سیرت رسول‌الله: «یا ام‌هانی من دوش نماز خفتن با شما بکردم چنان‌که دیدیت» (ج ۲، ص ۴۰۰) و به نظر می‌رسد این صورت تا سده هشتم وجود داشته است، چنان‌که در مناقب‌العارفین می‌بینیم: «ترسیدیت که من افتادم و هلاک شدم». (ج ۲، ص ۸۸۷ و ۹۸۱)

۳۶-ب)؛ ی /i/ در برابر و /v/ در واژه «سیم» به جای «سوم» در متون دیگر: «و سیم چون سرگاو و چهارم چون سر آدمی». (۱۷ الف)

۲-۱ اشباع مصوت اِ /e/ به ای /i/ در واژه «فریشته» به جای «فرشته» در متون دیگر:<sup>۵</sup> «گفت: این فریشته است که خدای تعالی وی را بر اوقات شب و روز گماشته» (۷ ب)، البته در مواضعی از متن این واژه بدون اشباع نیز آمده است (مثلاً ۷ ب)؛ و نیز در واژه «ایزار» به جای «ازار» در متون دیگر: «و پیراهن‌ها آتشین و ایزارها آتشین». (۳۲ ب)

۳-۱ تخفیف ای /i/ به اِ /e/ در واژه «نگرستم» به جای «نگریستم» در دیگر متون: «چون بنگرستم یکی وادی دیدم» (۲۸ الف)؛ و اَ /ā/ به اِ /a/ در واژه «آنگه» به جای «آنگاه» در متون دیگر: «آنگه جبرئیل گفت: یا رسول‌الله برخیز» (۶ الف)؛ و در واژه «نگه» به جای «نگاه» در متون دیگر: «و چون نگه کردم مرا از عرش به زیر آورد» (۲۳ ب)؛ و در واژه «جایگه» به جای «جایگاه» در متون دیگر: «تا خدای تعالی مرا بیافرید و هرگز از این جایگه نجنبیده‌ام» (۱۱ ب)؛ و در واژه «هرگه» به جای «هرگاه» در متون دیگر: «گفتم: یا عزرائیل هرگه که جان مردمان ستانی، ترا به دنیا باید رفتن؟» (۱۱ ب)؛ حذف مصوت ای /i/ در واژه «زایدن» به جای «زاییدن» در متون دیگر: «و غسل نباشد و آب پشت نباشد و زایدن نباشد» (۲۵ الف)؛ حذف صامت ن /n/ در واژه «نگوسار» به «نگونسار» در متون دیگر: «مردان به نگوسار آویخته بودند». (۲۸ الف)

۴-۱ مصوت آغازی در آغاز واژه «استبری» که در مواضع دیگر همین متن و دیگر متون به صورت «ستبری» (۸ الف) یا «سطبری» (۶ ب) آمده است: «و استبری آن پانصد ساله راه بود» (۶ ب) و نیز در واژه «اشتر» به جای «شتر» در متون دیگر: «و کاروانیان را اشتری گم شده بود». (۳۹ الف)

۵-۱ آمدن همزه /' / پس از واژه‌های مختوم به اِ /a/، غالباً در حالت اضافی: «گناه‌ها بسیار می‌کنند» (۵ ب) و گاه نیز بدون حالت اضافی: «شاخ‌ها و برگ‌ها». (۱۸ الف)

۵) در سیرت رسول‌الله، که در اوایل سده هفتم نگاشته شده، صورت فریشته همچنان به کار می‌رفته است (مثلاً، ج ۲، ص ۵۶۳).

## ۲. ویژگی‌های صرفی

### ۲-۱ اسم‌ها

– جمع بستن کلمات عربی با ادات فارسی: «گفت این فرشته است برگماشته به روزی‌ها خلقان». (۸ ب)

### ۲-۲ صفت‌ها

– مطابقت صفت و موصوف: «فرمان چنین است که بنمایی مر محمد را آنچه آفریده است از بهر بندگان عاصیان وی و بی فرمانان». (۲۷ ب)  
– تقدیم صفت عددی ترتیبی بر موصوف که این کاربرد بسامد نسبتاً زیادی در متن دارد: «و پایهای وی به زیر هفتم زمین». (۷ ب)

– صفت عددی با های نسبت: «و او را دیدم چون ماه چهارده‌شبه<sup>۶</sup>». (۱۴ الف)

– تکرار عدد مرتبه بالاتر پس از عدد مرتبه پایین‌تر: «و دانستم که صد هزار و بیست [و] اند هزار پیغامبر، رسولان تواند». (۲۱ الف)

– صفت اشاره «این» با اسم خاص: «خدای تعالی این براق را آفریده است» (۳ الف)؛ «این محمد است رسول خدای عزوجل» (۱۱ ب)؛ «و این سدره‌المنتهی رسول او را صفت کرد». (۱۸ الف)

### ۲-۳ ضمیرها

– ضمیر منفصل به جای ضمیر مشترک: «پس از آنجا بگذشتم تا رسیدم به نزدیک برادر من عیسی بن مریم علیهما السلام» (۱۰ ب)؛ «چون سلام بدادم روی را بر قوم کردم و دعا کردم مرا و مرا مت مرا» (۱۶ الف) و در این متن گاه ضمیر مشترک نیز به کار رفته است:<sup>۷</sup>

۶ این ساخت صفت و موصوف در تفسیری بر عشری از قرآن به کار رفته: «از امت من هفتاد هزار بنده به بهشت فرستد بر صورت ماه چهارده‌شبه» (ص ۲۲۸) و برای ساخت‌های مشابه در اسرار التوحید ج ۱، ص دویست و پنجم. این ساخت صفت هنوز در زبان فارسی وجود دارد، (در ترکیباتی چون: بلیت دوسره، تور یک‌ماهه و جز آن).

۷ دکتر خانلری علت این کاربرد ضمیر را ناشی از ترجمه متون عربی می‌داند و، از آنجا که در عربی ضمیر مشترک وجود ندارد، مترجمان فارسی نیز از به کار بردن ضمیر مشترک پرهیز کرده‌اند (ج ۳، ص ۴۷۶) و گرچه معراجنامه نیز، چنان‌که اشاره شد، ترجمه‌ای است از عربی و در آن، نظیر ترجمه شرف‌النبی خرگوشی، هم صورت ضمیر شخصی به کار رفته هم ضمیر مشترک: «منادی آواز داد که براندم فریضه خویش و تخفیف کردم از بندگان من». (ص ۳۰۷) اما این صورت در برخی گویش‌های فارسی نیز به چشم می‌خورد.

«زنهار زنهار امشب شفاعت کن به سوی امت خویش». (۱۵ ب)

– آوردن ضمیر منفصل به‌طور چشمگیر در مواضعی که ضمیر متصل نیز رواست: «و دیدم خلقی بسیار از مردان که از گردنهای ایشان غلها آتشین آویخته و... عمودهای آتشین بر سرهای ایشان همی زنند» (۲۹ ب)؛ «و دیدم خلقی بسیار زبانهای ایشان از دهان بیرون افتاده و آویخته و سرهای ایشان چون سرهای خوک» (۲۹ ب)؛ «تا محمد را بیرسیم از نشانهای کاروان ما». (۳۸ ب)

– به کار بردن ضمیرهای «او» و «وی» برای جانوران و اشیاء: (در توصیف براق) «و دو لب وی از مرجان بود و سنب پای او از مروارید» (۳ الف)؛ «و آب آن دریا سبز بود و بزرگی وی پانصد ساله راه». (۶ الف)

#### ۴-۲ قیدها

– «اکنون» همراه با فعل ماضی به معنی «پس» یا «آنگاه»<sup>۸</sup>: «آنگه جبرئیل گفت: یا رسول‌الله برخیز که وقت رفتن است، اکنون چون برخاستم نردبانی دیدم زرین». (۶ الف) – به کار بردن قید مقدار «پاره» برای شیر<sup>۹</sup>: «گفت: یا جبرئیل پس آن پاره‌ای شیرکی بماند و نتوانستم خوردن، آن را به من بازده تا بخورم». (۴ ب)

– «هنوز» به معنی «باز» یا «هرگز»<sup>۱۰</sup>: «اگر چنان باشد کی سواری اسب را می‌دواند در آن میان درختان، هفتاد هزار سال، کی هنوز از سایه یک درخت بیرون نتوان رفتن» (۲۴ ب)؛ «و چشمهایش را دیدم بدان عظیمی که همه جهان اندر یک چشم او شدی، هنوز پر نشدی»

۸) قید «اکنون» در متون کهن و قدیم، علاوه بر زمان حال، با ماضی و مستقبل نیز به کار می‌رفته که در فرهنگ‌ها نیز معانی مختلفی برای آنها ذکر شده است: «اکنون چون قریظیان حلیف خزرج بودند و نظیریان حلیف اوس بودند» (تفسیر قرآن پاک، ص ۱۸)؛ «اکنون بازآیی فردا تا باد شفا دردم». (اسرارالوحید، ج ۱، ص ۲۶۷)

۹) قید «پاره» برای مایعات در متون کهن و قدیم سابقه دارد: «فرزندانش را از آن پاره‌ای آب آفریدم» (تفسیری بر عثری از قرآن، ص ۲۳۲)؛ «و پاره‌ای آب داشت اندر مشک کهن و آن آب برسید» (تفسیر قرآن پاک، ص ۷۳)؛ «پاره خون بود اول که شود نافه مشک / قطره آب بود اول لولوی خوشاب». (دیوان ناصر خسرو، ص ۱۹۰)

۱۰) «هنوز» با لفظ «هرگز» و شاید به همان معنی یا به معنی «باز» در طبقات الصوفیه وجود دارد: «بیرون آمد و هنوز هرگز در وی نشد» (ص ۵۸۴)؛ «با حفص گفت: چون به جای آوردند آن حال هنوز سؤال مکن که بر تو حرام شد» (طبقات الصوفیه، ص ۱۱۵)؛ در شعر عبدالواسع جبیلی نیز این کاربرد آمده است: «جز به مرسوم درد سر ندهم / نایبش را به اختیار هنوز» (ص ۶۱۷).



(۳۶ الف). «و اگر کاروان بودی هنوز به سه ماه نتوانستی بدین جایگاه رسیدن». (۳۸ ب) – «به سوی» به معنی «برای»<sup>۱۱</sup>: «خدای تعالی این چنین بهشتی بسوی تو و امت تو بیافرید» (۲۳ ب)؛ «و مرا گفتند: یا برادر امشب از شفاعت خواهی تقصیر مکن بسوی ما و بسوی امتان تو». (۹ ب)

– «پس پیش» به جای «پیش»: «و فرشتگان ایشان را پس پیش عذاب می کردند». (۲۹ الف) این کاربرد، که تنها در این موضع وجود دارد، اگر از خطای کاتب نباشد، محل تأمل است. – «چند»، «چندین»، «چندبار»، «چند مقدار»، «چندان»: «و هر موجی چند کوهی بود بزرگ» (۸ الف)؛ «و درازی و فراخی آن جوی چندین بود که هفتاد بار از مشرق تا به مغرب» (۲۶ ب)؛ «چون بنگرستم یکی وادی دیدم چند بار هفت آسمان و زمین» (۲۸ الف)؛ «اگر ذره‌ای آتش از اینجا بگشایند چند مقدار سولاخ سوزن» (۳۴ ب)؛ «و چندان بسیار بودند که عدد ایشان بجز خدای عزوجل دیگر کس نداند». (۳۷ ب)

– «لختی» به معنی «مقداری» یا «مسافتی»: «چون لختی دیگر برفتم» (۴ الف)؛ «چون لختی راه برفتم» (همانجا). در موضع دیگر، به صورت «لخت» به کار رفته و به معنی «پاره پاره» یا «شرحه شرحه»: «و از پهلوی ایشان گوشت باز می کردند، لخت لخت» (۲۸ ب).

#### ۲-۵ حروف

– حرف ربط: «چون که» به معنی «وقتی که» با فاصله میان دو جزء آن: «چون بامداد که شد من و رسول علیه [السلام] نماز بامداد را بیکجا گزاردیم» (۳۷ ب)؛ «الّا» به معنی «اضراب»: «از آن روز کی خدای ایشان را آفریده است هرگز ننشسته‌اند الّا بر پای ایستاده‌اند» (۱۳ الف)؛ «و اگر... وگر»: «و جان ایشان بستانم و اگر به مشرق وگر به مغرب بود». (۲۲ ب) – الف تفخیم: «و گفتند: یا برادر بزرگا دولتی که امشب تراست». (۶ الف)

– حذف یای نکره در بافتی که در سایر متون با یای نکره همراه است<sup>۱۲</sup>: «گفتم: یا

۱۱) این استعمال در متون کهن سابقه دارد: «و این آن [بود] که سوی ابراهیم علیه السلام آورده بود» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۴، ص ۹۱۰)؛ «روزی ماهی بریان می‌کردم، قسم کردم بهینه از سوی خود نهادم» (طبقات الصوفیه، ص ۴۱۵)؛ «سوی ترجمان کتاب خدای / امام الانامست و فخرالامم» (دیوان ناصر خسرو، ص ۶۲).  
۱۲) این ساخت در تفسیر قرآن پاک نیز وجود دارد: «گفت از سنگ‌ها سنگ است کی از وی چشمه آب گشاید» (ص ۱۱).

جبرئیل، این چه دریاست، گفت: دریاست ایستاده به فرمان خدای عزوجل» (۶ ب)؛  
«گفتم: یا جبرئیل، این چه فرشته است؟ گفت: این فرشته است برگماشته به روزیها  
خلقان». (۸ ب)

#### ۶-۲ افعال

– «همی» و «می» هر دو همراه فعل که بسامد فراوانی ندارد: «به هر شهرستانی آفتاب و  
ماهتاب همی برمی آمد». (۲۰ الف)

– «می» یا «همی» و «ی» در فعل ماضی: «بر پشت می نهادی و نتوانستی برداشتن» (۵  
الف)؛ «دلو بدو فرو همی رفتی» (۵ الف)؛ «شیر از آن گوسفندان همی دوشیدی». (۴ الف)  
– فاصله افتادن میان اجزای فعل مرکب: «و چون خواستم که پای بر عرش نهم اول نعلین  
را بیرون از پای می کردم». (۲۰ الف)

– ماضی بعید «بوده بود»: «و هر حاجتی که مرا بود [ه] بود جمله روا کرد». (۲۰ ب)  
– فعل امر «باشید» به جای «باشی»، تنها در همین موضع که، اگر از خطای کاتب نباشد،  
محل تأمل است: «من به تو نزدیکتر [م] از جان تو و از رگ گردن تو و هشیار باشید و حذر  
کن...». (۳۵ الف)

– فعل ناقص با فعل تابع به صیغه مصدر تام: «چون آفتاب خواست برآمدن» (۳۹ الف)؛  
«یا عزرائیل، هرگه که جان مردمان ستانی ترا به دنیا باید رفتن» (۱۱ ب)؛ «امت تو بارگران  
نتوانند کشیدن». (۱۲ ب)

– حذف شناسه، از فعل ناقص که در متن نادر است: «اگر چنان باشد کی سواری اسب را  
می دواند در آن میان درختان، هفتاد هزار سال، کی هنوز از سایه یک درخت بیرون نتوان  
رفتن». (۲۴ ب)

– حرف اضافه «به» با افعال «بودن» و «انگاشتن» و «آویختن»<sup>۱۳</sup>: «سالی دوازده ماه بروزه  
باشند» (۲۲ الف)؛ «و سی روز روزه را بسیصد روز انگارم» (۲۲ الف)؛ «مردان بنگوسار  
آویخته بودند». (۲۸ الف)

۱۳) این ساخت در متون دیگر نیز به کار رفته است: «آن قوت بشری او درین به گم است نه این در آن» (رسائل  
ج ۱، ۲۳۶)؛ «تنت چون پیرهنی بود جانیت را و کنون / همه گسست و بفرسوده گشت تارش و پود» (دیوان  
ناصر خسرو، ص ۳۲)؛ برای استعمال این ساخت با افعالی چون «داشتن» و «شمردن» و جز آن در کتاب ام الکتاب  
← صادقی ۱۳۸۰، ص ۲۸۸.

– افعال پیشوندی «فراز آمدن»: «چون میکائیل علیه السلام با براق فراز آمد» (۲ ب)؛ «بر آمدن»: «دلو بدو فروهمی رفتی و باز تهی بر آمدی» (۵ الف)؛ «اندر رسیدن»: «براق به فرمان خدای عزوجل بانگ کرد و اندر [آمد]» (۳ ب)؛ «بر نشستن»: «و این را بسوی تو فرستاده است تا بر وی نشینی، بیا بر نشین» (۱۳ الف)؛ «در رفتن»: «هیچ پیغامبری در بهشت در نرود تا تو در بروی» (۲۲ ب)؛ «در آمدن»: «گفتند که در آید، چون ما در آمدیم...» (۶ ب)؛ «فرو آویختن»: «هر مردی را لبها فرو آویخته» (۲۸ الف)؛ «فرو آمدن»: «جبرائیل مرا گفت: فرود آی از براق و بدین جایگاه، دو رکعت نماز کن در حال فرود آمدن» (۴ ب)؛ «فرو رفتن»: «و آن چاه که دیدی که دلو بدو فروهمی رفتی» (۵ الف)؛ «فرو نهادن»: «دیگر باره فرو نهادی و دیگر جمع کردی» (۵ الف)؛ «باز گفتن»: «اندر راه چه دیدی به من بازگویی» (۵ الف)؛ «فرو دافکندن»: «او سر فرود افکنده بود» (۱۱ الف)؛ «فرو شدن»: «و این فرشته هر روز هفتاد بار بدان دریا فرود شود» (۱۶ ب)؛ «بر نهادن»: «یا رسول الله پای بر نه تا بر آسمان رویم» (۶ الف)؛ «پیش رفتن»: «چون پیش رفتم بر من سلام کرد» (۷ الف)؛ «فرو ریختن»: «و استخوان و پوست ایشان فرو ریختندی» (۳۱ ب)؛ «اندر کردن»: «ایشان را بدین جایگاه اندر کنند» (۳۴ الف)

۲-۷ واژگان

۲-۷-۱ اسم‌ها

– «سبک باری» به جای «تخفیف»<sup>۱۴</sup>: «و باید کی سبک باری خواهی بسوی امت خویش».  
(۱۲ ب)  
– «شایستگان» به جای «صالحان»<sup>۱۵</sup>: «و شایستگان [امت] تو آن کسان اند که ترا اطاعت کنند» (۳۵ ب)  
– «آب دست» به جای «وضو»: «برخاستم و آب خواستم تا آب دست تازه کنم» (۱۲ الف)  
– «بانگ نماز» به جای «اذان»: «پس جبرئیل را گفتند برخاست و بانگ نماز کرد».  
(۱۶ الف)

۱۴) در فرهنگنامه قرآنی در نسخه شماره ۱۰۲، «تخفیف» «سبک باری» ترجمه شده است (ج ۲ ص ۴۳۲) و در روایت معراج سیرت رسول الله لفظ «تخفیف» آمده: «بازگردد و باز بر حق تعالی رو و تخفیفی ایشان را بطلب» (ج ۱، ص ۴۰۹).

۱۵) در فرهنگنامه قرآنی در نسخه شماره ۱۱۶، «صالحین» «شایستگان» ترجمه شده است. (ج ۳ ص ۹۱۷)

– «بی فرمانان» به جای «فاسقان»<sup>۱۶</sup>: «آنچ آفریده است از بهر بندگان عاصیان وی و بی فرمانان». (۲۷ ب)

– «دیوان و پریان» به جای «جن یا جنیان»<sup>۱۷</sup>: «و چون به زمین روی به شتاب مرو که به شتاب دیوان روند» (۳۵ ب)؛ «گفتم: یا جبرئیل این چه قوم اند؟ گفت: این پریان اند». (۳۷ ب)

– «صحبت» به معنی «مجامعت»<sup>۱۸</sup>: «و صحبت کردن و غسل نباشد و آب پشت نباشد». (۲۵ الف)

– «سوختنی» به معنی «هیمه»: «پس گفت: یا مالک سوختنی دوزخ چه چیز است، گفت: کوهها و سنگها و آدمی» (۳۳ الف)؛ در موضعی دیگر، «سوختنی» در مقام صفت «هیمه» آمده است: «لختی هیمه سوختنی گرد کرده بود». (۴ الف)

– «خلقت» به معنی «صورت»: «و تا قیامت نام ایشان بدین خلقت می روند»<sup>۱۹</sup>. (کذا)  
– «دختر خانه» به معنی «باکره»: «و هر بار که پیش حوریان روند و ایشان را دختر خانه یابند». (۲۵ الف)

– «گره چشم» به معنی «ازرق چشم» که در موضعی از متن نیز به کار رفته (۲۷ ب): «و دیدم خلقی بسیار بازداشته، سیاه روی و گره چشم». (۳۰ الف)

– «نماز خفتن و نماز بامداد یا بامدادین» به معنی «نماز عشاء و نماز صبح»: «و نماز خفتن در خانه من بود» (۳۷ ب)؛ و «اینک نماز بامداد اینجا گزاردم» (۳۸ الف)؛ «نماز بامدادین را در مکه گزاردم». (۳۷ الف)

۱۶ در فرهنگنامه قرآنی در نسخه شماره ۴۲، «فاسقون» «بی فرمانان» ترجمه شده است. (ج ۳ ص ۱۰۸۷)

۱۷ در فرهنگنامه قرآنی در نسخه شماره ۱۰، «جن» «دیوان و پریان» ترجمه شده است. (ج ۲ ص ۶۲۲)

۱۸ «صحبت» در این معنی تا سده ششم استعمال بیشتری داشته است: «هر مردی را که بسته کنند به جادو بر زن خویش صحبت نتواند کردن» (تفسیر کبریج، ج ۱، ص ۶۷)؛ در السامی فی الاسامی نیز «عنین» و «عجیز» و «سریس» ترجمه شده است: «که صحبت نتواند کرد» (ص ۷۱) و در اشعار ناصرخسرو این استعمال چشمگیر است: «به زن و کودک کسان منگر / اگر رغبتت صحبت حور» (دیوان، ص ۷۷)؛ اما ظاهراً این استعمال از سده هفتم کمتر شده است گرچه تا سده هشتم این معنی هنوز اراده می شده است: «عجبا از صفت بشری و شهوت زناشوهری درو اثری مانده باشد یا به کلی اشتها ساقط شده باشد؟ همان شب تشریف صحبت ارزانی فرمود». (مناقب العارفين، ج ۱، ص ۴۵)

۱۹ ضبط نسخه به صورت «می روند» است که نادرست است و شاید «می ورنند» (= می برند) صحیح باشد.

– «ترسناک» به معنی «ترسنده و خائف»<sup>۲۰</sup>: «ترسناک و ذلیل ایستاده از بیم خدا». (۸ ب)  
– «باد» به معنی «فتنه و وسوسه»<sup>۲۱</sup>: «چون این سخن از جبرئیل بشنیدم، خدای را  
عزوجل شکر کردم و سجود کردم که مرا از آن بادهای نگاه داشت». (۵ ب)  
– «مطهره» به معنی «ابریق و آفتابه»: «و در میان ایشان یک مطهره یافتیم». (۳۹ الف)  
– «ستیزه» به معنی «لجاجت و دشمنی»: «و هیچ کس را از آن چاه آب ندهم به ستیزه  
محمد که محال عظیم می گوید». (۳۸ ب)

#### ۲-۷-۲ فعل‌ها و عبارات فعلی

– «بریدن» به معنی «طی کردن»: «پس میکائیل از آنجا دربر گرفت (کذا) و همی برید تا  
رسیدم بدر ماء آتشین». (۱۸ الف)  
– «امامی کردن» به معنی «امامت نماز جماعت را بر عهده گرفتن»: «یا رسول الله پیش رو  
مرا و این پیغامبران را امامی کن... من پیش رفتم و امامی کردم». (۶ الف)  
– «سپاس داشتن» به معنی «تشکر کردن»: «(براق) گفت: السلام علیک یا رسول الله چند  
سالست کی در آرزوی تو بودم، امروز حاجات من روا کن. گفتم: سپاس دارم و هر چه  
خواهی روا کنم». (۳ الف)  
– «استوار نداشتن» به معنی «باور نداشتن»: «و نگر تا پیش اهل قریش این حدیث نگوی  
که ایشان ترا استوار ندارند». (۳۸ الف)  
– «باز کردن» به معنی «جدا کردن»: «و از پهلوی ایشان گوشت باز همی کردند لخت لخت». (۲۸ ب)  
– «قول کردن» به معنی «قول دادن یا عهد کردن»: «پس رسول علیه السلام پیش جبرئیل و  
میکائیل با براق بیگجا قول کرد». (۳ ب)  
– «بهتان کردن» به معنی «بهتان زدن»: «امت تواند که یکدیگر را غیبت کنند و بهتان بر  
یکدیگر کنند». (۵ الف)

۲۰) در تفسیر کبریج نیز این استعمال هست: «بسا دلها که آن روز ترسناک باشد». (ج ۲، ص ۵۴۵)  
۲۱) این استعمال در مصرع نخست این بیت ناصر خسرو وجود دارد: «از این پر باد خانه هم بآخر/ برون باید  
شدن ناچار با باد» (ص ۶۱)؛ همچنین در مصرع دوم این بیت سنایی: «ور بوی حاضر و بری نامش/ بشکند مر ترا  
سبک بادش» (حدیقة الحقیقه، ص ۹۵).

- «پیدا شدن» به معنی «به وجود آمدن»: «و آنچه کف مبارک خویش را بر پیشانی براق زد، نام محمد بر آنجا پیدا شد». (۳ب)
- «فسوس کردن» به معنی «مسخره کردن»: «گفت: آنان‌اند که مردمان را اندر بلا بدیدندی و بر ایشان فسوس کردندی». (۳۰ الف)
- «از خواب برانگیختن» به معنی «بیدار کردن»: «چون ساعتی بخفتم جبرئیل بیامد و مرا از خواب برانگیخت». (۳۸ الف)
- «باطل را به دست گرفتن» به معنی «از باطل طرفداری کردن»: «و از بهر توان‌گران باطل را به دست گرفتندی». (۲۹ الف)
- «بر یکدیگر افکندن» ظاهراً به معنی «ایجاد فتنه میان دو نفر»: «گفتم: ایشان کی‌اند؟ گفت: آن کسان‌اند که مردمان را رنجانیدندی و بر یکدیگر افکندندی». (۲۸ ب)
- «داد از خویشتن دادن» به معنی «انصاف دادن»: «داد از خویشتن بدهیم چون که طمع از میان برداشتیم». (۳۶ ب)
- «موی در میان نگنجیدن» به معنی «نبود کمترین فاصله میان دو چیز» که در متن چند بار به کار رفته است: «یک موی در میان ایشان نگنجد، ترسناک و ذلیل ایستاده». (۸ ب)

### ۳. ویژگی‌های نحوی

#### ۳-۱ جملات ساده

- جملات کوتاه و معطوف: «فراز رفتم و سلام کردم و مرا جواب سلام بدادند و دست من بگرفتند و مرا در کنار گرفتند». (۱۴ ب)
- تکرار فعل: «و در بهشت تاریکی نباشد، روشن‌تر از آفتاب، و سرما و گرما نباشد و خفتن و خواب نباشد و بیماری و مرگ نباشد و خوردن باشد و از پس قضا [ء] حاجت نباشد و صحبت کردن و غسل نباشد و آب پشت نباشد و زایدن نباشد». (۲۵ الف)
- تکرار نشانه مفعول «را»: «چون به بیت‌المقدس رسیدم نگاه کردم، آنجا دیدم آدم را و نوح را و ابراهیم را و موسی را و عیسی را». (۵ ب)
- حذف «را»ی نشانه مفعول: «دست و عمامه از من بکشید و برفت». (۳۸ الف)

– تقدیم فعل بر متمم جمله: «و مرا شفاعت کند بنزدیک خدای عزوجل» (۳ ب)؛ «یا محمد نهم بر ایشان بار گران». (۲۲ الف)

– عبارت وصفی: «ایشان را دیدم بر پای ایستاده همه صفها زده» (۷ الف)؛ «و دیدم خلق بسیار دستهای ایشان بند کرده و سنگهای گران از گردن ایشان فروهشته» (۲۹ الف)؛ «دیدم فرشتگان پنجم آسمان را همه بر پای ایستاده و سرها فروانداخته و همه تنگ در یکدیگر ایستاده». (۱۳ الف)

– فاصله افتادن میان صفت و موصوف: «و هر موجی که می آمد چند کوهی بود بزرگ» (۸ الف)؛ «و گرد بر گرد آن دریا فرشتگان بی قیاس دیدم ایستاده». (۱۵ الف)

– فعل جمع برای اسم جمع «قوم»: گفتم: یا جبرئیل، این چه قومند؟» (۳۷ ب)؛ فعل مفرد و جمع برای «امت»: «آن مثال امت توست که گناه می کنند» (۵ ب)؛ «آن امت تواند، سخن چینی کند و سخن از خانه به خانه دیگر برد» (۵ ب)؛ «تا محمد را بپرسیم از نشانهای کاروان ما که به شام رفتند». (۳۸ ب)

– فعل مفرد و جمع برای ضمیر مبهم «هر که»: «هر که ترا و امت ترا دوست دارند جای ایشان بهشت باشد و هر که ترا و امت ترا دوست ندارد جای ایشان دوزخ باشد» (۲۲ ب). و فعل جمع برای «هر چه»: «و هر چه در عالم اند جمله بمیرند». (۳۴ ب)

– ضمیر همراه با «را» با مرجع نامحذوف خود در مقام مفعول بدون «را»: «و این سدره المنتهی رسول او را صفت کرد» (۱۸ الف)؛ بعید نیست این ساخت متأثر از نحوه ترجمه از متن عربی باشد.

## ۲-۳ جملات مرکب

– «یای شرطی» در پایان افعال: «اگر این که جام بود تمام بخورده بودی امت تو جمله در بهشت رفتندی». (۴ ب)

– حرف ربط «که» در آغاز جمله جواب شرط که در متن بسامد نسبتاً زیادی دارد و جمله پایه را مؤکد می کند<sup>۲۲</sup>: «اگر چنان باشد کی سواری اسب را می دواند در آن میان درختان،

۲۲) دکتر خانلری این ساخت جملات شرط را نادر دانسته (ج ۳، ص ۴۷۳) اما، بنابر شواهدی که در دست است، این ساخت در ادوار مختلف زبان فارسی وجود داشته است: «اگر ما را بایستی که فرزندی گرفتیمی» (تفسیری بر

هفتاد هزار سال، کی هنوز از سایه یک درخت بیرون نتوان رفتن» (۲۴ ب)؛ «اگر خلق هفت آسمان و زمین بنزدیک این باشد که همه از سرما بمیرند» (۱۲ الف)؛ «اگر ذره‌ای آتش از اینجا بگشایند چند مقدار سولاخ سوزن، که از مشرق تا به مغرب جمله سوختی». (۳۴ ب) - جمله موصولی توضیحی با «که» ی بیانی در آغاز جمله معترضه: «همه بیکبار ایمان آوردند به خدای عزوجل و من که محمدم، مسلمان شدند» (۳۶ ب)؛ «خدای را به یگانگی بدانند و ترا که محمدی به رسولی» (۲۷ الف)؛ «من که خدایم این پنج نماز به پنجاه نماز بنویسم». (۲۲ الف)

- گروه متممی به صورت جمله: «و عمودش را خود قیاس نتوانستم کردن از بزرگی که بود». (۱۴ ب)

- فعل منفی در جمله مستثنا که تنها در همین موضع است: «و هیچ سرای و کوشکی و خانه نیست الا که از آن درخت یکی شاخی در آنجا نیست». (۲۵ الف)  
- «و» در آغاز جمله پایه و «چون» در آغاز جمله پیرو<sup>۳۳</sup>: «چون برسیدم نزدیک داود و پسرش سلیمان علیهما السلام و بر ایشان سلام کردم». (۹ ب)

---

→ عشر قرآن، ص ۱۶۳) این ساخت در روق المجالس با «تا» به کار رفته: «اگر تو اینجا بیایی تا من به خانه شوم و سازی کنم» (ص ۸۶)؛ در دیوان عبدالواسع جبلی: «اگر تو بازپرانی سوی هوا روزی / که در دل تو هوای شکار باز آید» (ص ۶۱۰)، در عجایب المخلوقات نیز این ساخت وجود دارد: «اگر از این شهر امام ابوحنیفه خاست کی فخر ایشان تمام است» (ص ۲۶۳). در مناقب العارفین صورت‌های مختلفی از این ساخت وجود دارد، گاه بر سر جمله پایه، نظیر دیگر متون، حرف ربط که آمده: «اگر هزار دینارم بدهند که نمی‌دهم» (ج ۱، ص ۵۵۶) و، گاه برای تقویت که کلمه حقا آورده شده: «اگر دانستمی که آدم را این چنین فرزندان مقبل خواهند بودن حقا که برو انکار نکردمی» (ج ۲، ص ۷۸۱) و گاه در جمله پایه همانا که آورده شده: «چه اگر در خدمت و صحبت ما تردد کمتر نمایند و به سبب اشغال و تعلقات اوقات اوقات نتوانند رسیدن همانا که مقصود کلی و جزوی ایشان از مظهر ما به حصول رسد» (ج ۲، ص ۹۴۳) و گاه در جمله پایه هم آورده شده است: «فرمود که اگر باشد هم من باشم». (ج ۲، ص ۵۸۳)

(۲۳) این ساخت در متون دیگر نیز وجود دارد و، نظیر معراجنامه، جملات دیگری که در پی جمله پایه می‌آید همراه با «و او عطف» است: «چون ابراهیم ایشان را آنجا بنهاد و خود بازگشت و روزگار برین برآمد و اسماعیل علیه السلام بزرگ شد» (تفسیر قرآن پاک، ص ۶۸)؛ «پس گفت: یا رسول الله، چون تو در مکه بودی و از وی ما را خبر می‌دادی و آن را تکذیب می‌کردیم و می‌گفتیم که این مجال است» (سیرت رسول الله، ج ۲، ص ۶۰۴)؛ «سلطان چون از آن دو ورطه آب و آتش از غرقاب سند و نایره باس چنگر خان خلاص یافت و پنج شش کس از مفردان، که روزگار ایشان را فرا آب نداده بود و صرصر نایرات فتن و بلا ایشان را به خاک فنا نسپرده بود، بدو متصل شدند». (تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۱۴۳)



– «و» در آغاز جمله پایه و «هر بار» در آغاز جمله پیرو<sup>۲۴</sup>: «و هر بار که پیش حوریان روند و ایشان را دختر خانه یابند». (۲۵ الف)  
– «و» در آغاز جمله پایه و «آنچه» در آغاز جمله پیرو<sup>۲۵</sup>: «آنچه با تو خواهد کرد و با هیچ پیغامبر نکرده است». (۱۷ ب)  
– «تا» در آغاز جمله پایه و «چون» در آغاز جمله پیرو که تنها در همین موضع آمده است: «چون از ایشان بگذشتم تا رسیدم به فرشته دیگر». (۱۰ الف)  
– اعاده ضمیر «آن» در مقام مفعول و نهاد: «و آن (در نسخه: ار) شهرستان که در کوه قاف است آن را جابلقا گویند» (۳۶ الف)؛ «و آن گاو کی دیدی از سولاخ بیرون می آمد و دیگر باره باز پس می رفتی آن امت تواند». (۵ ب)  
آنچه از معراجنامه، قطع نظر از ویژگی‌های نثر آن، برای تعیین حدود عصر نگارش آن برمی آید یکی استناد متن به یک رباعی از سنایی است به هنگامی که روایت به لحظه دیدار پیامبر با خداوند می رسد (۲۳ الف):

در چشم سرم بدین نهانی که تویی      در دل نگرم بدین عیانی که تویی  
مخلوق که باشد که صفات تو کند      تو خود به صفات تو چنانی که تویی

این رباعی، که در دیوان سنایی (تصحیح مدرس رضوی) نیامده، می تواند دلالت بر این داشته باشد که نگارش متن احتمالاً از نیمه نخست سده ششم که اشعار سنایی کاملاً شایع شده است عقب تر نیست؛ هر چند اشعار او در زمان حیاتش نیز به کتاب‌ها راه یافته است (دکتر شیعی کدکنی، ص ۱۱). نکته دیگر آنجاست که جبرئیل در تعبیر یکی از وقایع شب معراج، که در آن شیران و دد و دام از شیر گوسفندان می خورند، به پیامبر می گوید که آن شیران پادشاهان بدند و آن دد و دام ترکانند که اموال امت را غارت می کنند (۵ الف)؛ چنین واقعه‌ای در دیگر روایات معراج نیامده و حاکی از تصرفاتی است که به مقتضای اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی در روایت معراج وارد شده است. اما منظور از این ترکان کیانند که غارت اموال امت می کنند؟ در پاسخ باید گفت، اگر مختصات نثر

۲۴) در سیرت رسول الله، این ساخت با «هر کی» به کار رفته است: «گفت: به خدای که هر کی بنزدیک من آید و آن هودج وی را به تیر بزنم». (ج ۲، ص ۵۹۵)  
۲۵) در مناقب العارفين، این ساخت به کار رفته است: «و آنچه گویی که غیر محبوب را به تبعیت محبوب دوست دارند و آن هم وقتی روا باشد که محبوب راضی باشد به تبع داشتن آن غیر». (ج ۱، ص ۳۱۶)

معراجنامه بتواند با خصوصیات نثر فارسی در سده ششم، به خصوص نیمه دوم آن، مطابقت کند، و نگارش این متن در سده ششم دلایل پذیرفتنی داشته باشد، مراد از این ترکان می‌تواند «غزان» باشد که در اواسط سده ششم گاه به نواحی شرقی ایران می‌تاختند و قتل و نهب و غارت می‌کردند (ابن اثیر، ج ۱۱، ص ۳۰۵). اما، در عین حال، اگر مطابقت نثر معراجنامه با مختصات نثر سده ششم مسلم نباشد و نخواهیم متن را از سده ششم بدانیم و بپذیریم که خصوصیات سبک‌شناسی ادوار مختلف در پایان یک دوره و آغاز دوره دیگر شناور است و گاه صورت‌های یک دوره در بعضی متون دوره بعد حفظ می‌شود - و همین نیز تعیین دقیق نگارش یک متن را البته دشوار می‌کند - لاجرم متن را باید از سده هفتم بدانیم و ترکان را نیز مغولان به حساب آوریم که اولین موج حملات آنها در نیمه نخست سده هفتم بوده است، گرچه سطوت حمله مغول نیز چنان بود که جایی برای اشاره به ظلم پادشاهان نمی‌گذارد.

## منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابی‌الحسن علی، الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، دارصادر، بیروت ۱۳۸۶ ه.ق.  
افلاکی، شمس‌الدین احمد الافلاکی العارفی، مناقب العارفين، با تصحیحات و حواشی و تعلیقات تحسین یازیجی، ج ۲، چاپ دوم، چاپخانه انجمن تاریخ ترک، استانبول ۱۹۷۶-۱۹۸۰.  
انصاری هروی، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، به تصحیح محمد سرور مولایی، توس، تهران، ۱۳۸۲.  
—، رسائل، به تصحیح محمد سرور مولایی، ج ۲، توس، تهران ۱۳۷۷.  
تفسیر قرآن پاک، چاپ عکسی، با مقدمه مجتبی مینوی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۴.  
تفسیر کبریج، به تصحیح جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹.  
تفسیری و عشری از قرآن مجید، به تصحیح جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲.  
جبلی، عبدالواسع، دیوان، به تصحیح ذبیح‌الله صفا، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۳.  
جوینی، علاء‌الدین عظاملک، تاریخ جهانگشا، به تصحیح محمد قزوینی، ج ۳، بریل، لیدن ۱۳۲۹ ه.ق.  
خرگوشی، ابوسعید، شرف‌النبی، ترجمه فارسی نجم‌الدین محمد راوندی، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، بابک، تهران ۱۳۶۱.  
دانش پژوه، محمدتقی، فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۸.  
دمانیسی، احمد بن احمد بن احمد سیواسی، مجمل‌الافوال فی الحکم و الامثال، نسخه برگردان، به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار، گنجینه نسخه برگردان متون فارسی، تهران ۱۳۸۱.

سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم، حدیقة الحقیقة، به تصحیح مدرس رضوی، چاپخانه سپهر، بی‌تا، تهران. سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ج ۲، نشر نو، تهران ۱۳۸۱.

شفیعی کدکنی، محمدرضا، تازیانه‌های سلوک، آگه، تهران ۱۳۸۳.

صادقی، علی‌اشرف، مسائل تاریخی زبان فارسی، سخن، تهران ۱۳۸۰.

طبری، محمدبن جریر، ترجمه تفسیر طبری، به تصحیح حبیب یغمایی، ج ۷، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۴. طوسی، محمدبن محمد، عجایب‌المخلوقات، به اهتمام منوچهر ستوده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۲.

فوهنگنامه فرآنی، ج ۵، زیر نظر محمدجعفر یاحقی، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۷. قاضی ابرقوه، رفیع‌الدین اسحاق همدانی، سیرت رسول‌الله، به تصحیح اصغر مهدوی، ج ۱، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۲، خوارزمی، تهران ۱۳۶۰.

متخب رونق‌المجالس و بستان‌العارفین و تحفة المریدین، به تصحیح جلال متینی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۴. منور، محمد، اسرارالتوحید، به تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیع کدکنی، ج ۲، آگه، تهران ۱۳۶۶. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، به تصحیح ر. ا. نیکلسون، ج ۳، افست چاپ لیدن در انتشارات مولا، تهران ۱۳۶۳.

میدانی، ابوالفتح احمدبن محمد، السامی فی الاسامی، چاپ عکسی، با مقدمه دکتر سیدجعفر شهیدی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵.

ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، ج ۳، نشر نو، تهران ۱۳۶۹.

ناصرخسرو قبادیانی، دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۸.

□